ادله قائلین به مفهوم شرط

چنانکه گفتیم مرحوم آخوند تنها راه پذیرش مفهوم شرط را، پذیرش علیت منحصر شرط برای جزا معرفی کردند. ایشان با توجه به این مطلب، ادله قائلین به مفهوم شرط را چنین برمی‌شمارد:

یک) تبادر:

از هیأت جمله شرطیه، آن معنایی که به ذهن متبادر می‌شود آن است که شرط علت منحصره جزا است. مرحوم آخوند البته این دلیل را نمی پذیرند و به آن پاسخ می دهند:

«ودعوی تبادر اللزوم والترتب بنحو الترتب علی العلة المنحصرة ـ مع کثرة استعمالها فی الترتب علی نحو الترتب علی الغیر المنحصرة منها بل فی مطلق اللزوم ـ بعیدة ، عهدتها علی مدعیها ، کیف؟ ولایری فی استعمالها فیهما عنایة ، ورعایة علاقة ، بل إنّما تکون إرادته کإرادة الترتب علی العلة المنحصرة بلا عنایة ، کما یظهر علی من أمعن النظر وأجال البصر فی موارد الاستعمالات ، وفی عدم الإلزام والأخذ بالمفهوم فی مقام المخاصمات والاحتجاجات ، وصحة الجواب بإنّه لم یکن لکلامه مفهوم ، وعدم صحته لو کان له ظهور فیه معلوم»[1]

توضیح:

۱. این دلیل کافی نیست چرا که:

۲. استعمال جمله شرطیه در مواردی که در آن‌ها علیت منحصره بین شرط و جزا برقرار نیست، بسیار زیاد است. و همچنین موارد زیادی هم موجود است که در آنها جمله شرطیه استعمال شده است و صرفاً نوعی ملازمه بین شرط و جزا را بیان کرده است و نه ملازمه‌ی بین علت و معلول.

۳. در حالیکه اگر معنای متبادر از جمله شرطیه، علیت منحصره باشد، باید استعمال تمام این موارد، استعمال مجازی بوده باشد (که محتاج عنایت و علاقه‌ی مجازی است)

۴. اما این استعمالات مجازی نیست چرا که:

۵. اولاً: این در حالی است که ما بالوجدان فرقی بین استعمال جمله شرطیه در علیّت منحصره و استعمال آن در موارد دیگر، نمی یابیم (و علاقه‌ی مجازیه‌ای در کار نیست)

۶. ثانیاً: اگر جمله شرطیه ای ظاهراً مفهوم داشت ولی گوینده آن را نمی‌پذیرفت، عرفاً گوینده می تواند در مقام احتجاج بگوید که من مفهوم را اراده نکرده‌ام. و چنین جوابی از گوینده صحیح است (در حالیکه اگر جمله شرطیه، متبادر در علیت منحصره بود، ظاهر آن، دلالت بر مفهوم می کرد و لذا چنین جوابی از گوینده صحیح نبود)

---

۱ . همان

درس خارج اصول استاد سید حسن خمینی

ما می‌گوییم:

۱. ما حصل فرمایش مرحوم آخوند آن است که جمله شرطیه برای «ملازمه‌ی علّی» بین شرط و جزا وضع شده است. این «لزوم» (مقابل اتفاقی بودن)، ۳ مصداق دارد که عبارتند از: «علیت تامّه منحصره»، «علیت تامّه غیرمنحصره» و «معلول های علت واحد». [و ایضاً ممکن است مصداق چهارمی هم در میان باشد: «علّیت غیرتامه منحصره»]

استعمال جمله شرطیه در هیچ یک از این ۳ معنی نیست (و الا استعمال لفظ موضوع للکلی در جزئی است که نوعی مجاز است. و یا اگر بگوییم هر ۳ مصداق «موضوع له جمله شرطیه» هستند، لازم می آید تعدّد وضع و اشتراک لفظی). بلکه این هیأت همیشه در معنای کلی استعمال می‌شود ولی بر مصداق های مختلف منطبق می شود.

۲. استدلال به تبادر در کلام مرحوم آخوند، مستقیماً ناشی از انسباق معنا (انتفاء عند الانتفاء) از جمله شرطیه است. در حالیکه در کلمات قدما تبادر مذکور، از راه واسطه‌ای اثبات شده است. مرحوم صاحب معالم می نویسد: چون معنای «إن جائک زیدٌ فاکرمه»، عبارت است از «الشرط لاکرام زید، مجیء زید» و متبادر از این جمله اخیر، آن است که اگر زید نیامد، اکرام نباید بشود. پس معلوم می‌شود که متبادر از جمله شرطیه هم، انتفاء عند انتفاء است.[۱]

مرحوم فاضل تونی این طریقه استدلال را چنین رد کرده است:

«ولا یخفی ما فیه ، إذ لا یلزم أن یکون ما یتبادر من لفظ الشرط متبادرا من(إن) المسماة فی العرف بحرف الشرط ، بل هو قیاس لکلام علی کلام آخر من غیر بیان الجامع ، مع أن ادعاء التبادر من الثانی أیضا منظور فیه ، فتأمل»[۲]

۳. مهمترین دلیل در ردّ تبادر آن است که منطقی ها، عکس مستوی جمله (موجبه کلیه) شرطیه را موجبه جزئیه دانسته‌اند (هرگاه زید آمد اکرام او واجب است ⟵ گاهی که اکرام زید واجب است، زید آمده است)

این در حالی است که اگر متبادر از جمله شرطیه، علیت منحصره بود، لاجرم «ثبوت جزا عند ثبوت شرط و عدم جزا عند عدم شرط» به عنوان معنای جمله شرطیه، معرفی می‌شد و روشن است که اگر چنین معنایی به عنوان معنای جمله شرطی شناخته می‌شد، عکس مستوی جمله شرطیه (موجبه کلیه)،

---

۱ . ن ک: معالم الدین، ص۲۱۳

۲ . الوافیه، ص۲۳۵

موجبه کلیه می‌شد. (چرا که اگر علت منحصره اکرام، مجیء زید باشد، عقلاً هرگاه اکرام حاصل است، معلوم می‌شود که مجیء زید هم حاصل است.)

۴. أضف إلی ذلک:

در منطق مطرح است که درباره قضیه شرطیه (اگر خورشید برآمد، نور حاصل است)، ۴ صورت امکان وقوع دارد:

یک) خورشید برآمد و نور حاصل شد

دو) خورشید برآمد و نور حاصل نشد

سه) خورشید برنیامد و نور حاصل شد

چهار) خورشید بر نیامد و نور حاصل نشد

مطابق نظر منطقی ها، جمله شرطیه در ۳ صورت صادق است (یک/سه/چهار) این در حالی است که منطوق جمله شرطیه، تنها فرض (یک) است.

حال اگر وضع جمله شرطیه، برای «ثبوت جزا عند ثبوت شرط» و «انتفاء جزا عند انتفاء شرط» باشد (یعنی مفهوم ناشی از وضع جمله شرطیه است)، در این صورت فقط در دو صورت (یک و چهار) جمله شرطیه صادق دانسته می‌شد. چرا که فرض سه صورتی را می گوید که «نور از علتی دیگر غیر از خورشید حاصل شده باشد». در حالیکه اگر جمله شرطیه مفهوم داشت، همانطور که در صورتی که خورشید بر می آمد و نور حاصل نبود، قضیه کاذب بود، همانطور، در صورتی که اگر خورشید بر نمی آمد و نور حاصل بود هم باید قضیه کاذب دانسته می‌شد.

۵. البته توجه شود که:

تمسک به سخن منطقی ها، ثابت می کند:

الف) وضع اولیه جمله شرطیه برای «انتفاء جزا عند انتفاع شرط» نیست

ب) مقدمات حکمت و هر نوع اطلاق گیری، هر نوع قید زائد را نفی می کند.

و لذا وقتی گفتیم صدق «موضوع له» شامل ۳ صورت می شود (و لذا جمله شرطیه مفهوم ندارد)، اطلاق (به هر صورت که جاری شود)، ثابت می کند که مراد متکلم همین موضوع له است. (یعنی مقدمات حکمت می‌گوید: متکلم موضوع له را گفت و قرینه ای نیاورد و در مقام بیان بود، پس همین موضوع له مراد متکلم است.)

پس تمسک به سخن منطقی ها، باعث می شود که هر نوع «اطلاق»، به نفی مفهوم منجر شود (و به عبارت دیگر وقتی صدق موضوع له جمله شرطیه شامل ۳ فرض می‌شود، نفی فرض خاصی (فرض سه)

محتاج قرینه است، و اگر قرینه ای در کار نباشد، معلوم می شود که جمله شرطیه در معنای موضوع له خود استعمال شده است که شامل فرض سه هم می شود)

ج) اما آیا این استدلال با «وضع تعیّنی جدید» (که مدعای ما در بحث مفهوم بود) و با «انصراف» و با استدلال های دیگر که ممکن است مطرح شود، منافات ندارد. (چنانکه در جای خود خواهیم گفت)